

مطالعات حماسی*

۲- فرامرزنامه

شهرت فرامرزنامه :

چنان که از گزارش تاریخ بلعمی^۱ و نزهت نامه علائی^۲ و مجمل التواریخ^۳ و تاریخ سیستان^۴ و اشارات فرخی شاعر برمی آید، داستان فرامرز در قرن‌های چهارم و پنجم شهرتی زیاد داشته است. بر طبق تاریخ سیستان، «اخبار فرامرزنامه جداگانه دوازده مجلد» بوده، که لابد کتابی بوده به نشر. شهردان مؤلف نزهت نامه علائی در اثر خود دو روایت کوتاه از ماجراهای فرامرز را در هند که بساید از یکی از فرامرزنامه‌های منثور گرفته باشد، نقل می‌کند. فرخی سیستانی نیز در قصاید خود به فرامرز، از جمله به افسانه نبرد او با اژدها که در نسخ کنونی فرامرزنامه هم موجود است، اشاره می‌کند که خود دلیلی بر شهرت این داستان در آغاز قرن پنجم است: شنیده‌ام که فرامرز رستم اندر سند بکشت مار و بدان فخر کرد پیش تبار و در جای دیگر :

آن نمایی که فرامرز ندانست نمود به دلیری و به تدبیر نه از خیره سری^۵

* نخستین مقاله این مطالعات زیر عنوان «حماسه سرای باستان» در نشریه سیمرغ

(ش ۵، ص ۳-۲۷) به چاپ رسیده است.

نسخ فرامرزنانه :

داستان منظوم فرامرزنانه فقط شرح ماجراهای فرامرز در هند است ، که صورت کامل آن هم به ما نرسیده است ، بلکه تنها دو نسخه ناقص از آن متعلق به قرن دوازدهم هجری ، یکی در کتابخانه ملی پاریس^۶ و دیگری در موزه بریتانیا^۷ موجود است . علاوه بر این در موزه بریتانیا نسخه‌ای از شاهنامه متعلق به اواسط قرن سیزدهم هست^۸ که به غیر از متن شاهنامه ، بعضی از قطعات و داستان‌های حماسی قرن پنجم و اوایل قرن ششم از جمله همین منظومه ناقص فرامرزنانه را هم دارد . نسخه موزه بریتانیا حدود ۱۶۳۰ بیت و نسخه پاریس حدود ۱۵۶۰ بیت است و در نسخه شاهنامه اخیرالذکر بخش فرامرزنانه حدود ۱۵۴۰ بیت دارد^۹ . ماجراهای فرامرز ، علاوه بر فرامرزنانه ، در کوش نامه و برزنامه و بیژن نامه و جهانگیرنامه و بهمن نامه و بانوگشسپ نامه نیز آمده است . از این جهت من در درستی قول تاریخ سیستان که اخبار فرامرز جداگانه دوازده مجلد بوده است شک دارم . مگر این گزارش را این طور تعبیر کنیم که کتابی به نام اخبار فرامرز شهرت داشته ، داستان‌های دیگری را هم که در آنها فرامرز نقش مهمی را ایفا می کرده ، دربرداشته است که بعداً هر یک از این داستانها را جداگانه در تحت نام قهرمان اصلی داستان به نظم در آورده اند . یعنی نظیر آنچه درباره کتاب اخبار رستم به روایت آزادسرو نیز اتفاق افتاده است . از این کتاب اخیرالذکر داستان رستم و شغاد از راه شاهنامه ابومنصوری وارد شاهنامه فردوسی شده است و برخی دیگر از داستانهای آن را شعرای دیگر جداگانه به نظم آورده اند . و اما اخبار رستم و اخبار فرامرز که بخش مهمی از روایات سیستان را تشکیل می داده اند ، توسط همین آزادسرو جداگانه جمع آوری و ترجمه شده بوده اند . ما بعداً در دامنه این گفتار به این مطلب خواهیم پرداخت (و نیز ر . ک . به ح ۲۵) .

فرامرز در شاهنامه :

در شاهنامه نیز از فرامرز چند جسامی سخن رفته است . نخستین ورود او به صحنه حوادث در لشکرکشی رستم به توران است برای کشیدن کین سیاوش . در این لشکرکشی فرامرز پیشرو سپاه است^{۱۱} و در توران در نبرد تن به تن شاه سپیجاب را به نام ورازاد از پای درمی آورد و در نبرد بعدی سرخه پسر افراسیاب را اسیر می کند و به امر رستم سرش را به همان ترتیب که افراسیاب سر سیاوش را بریده بود از تن جدا می کنند، ولی در نبرد بعدی فرامرز حتی به اتفاق گیو حریف پیلسم نمی گردد^{۱۲}. در داستان دوازده رخ ، کیخسرو رستم را به اتساق فرامرز به هند می فرستد و سفارش می کند که بعد از فتح هند فرامرز در آنجا بماند^{۱۳}. فرامرز در لشکرکشی طوس به توران نیز شرکت دارد و پیشرو سپاه رستم است . در اینجا پی می بریم که فرامرز به خاطر نام و شهرت رستم برخلاف پهلوانان دیگر دارای پرچم جداگانه ای نیست ، بلکه همان درفش هفت شاخ اژدها پیکر و سیاه رنگ رستم را حمل می کند^{۱۴}.

این مطلب که فرامرز به خاطر مقام رستم پرچمی جداگانه نداشته از توجیحات بعدی است و علت واقعی آن در اصل این بوده که درفش سیاه رنگ اژدها پیکر ، درفش تمام این خاندان است و اصل آن هم به گرشاسب برمی گردد و نه به رستم .

در داستان رستم و اسفندیار مهنوش پسر اسفندیار به دست فرامرز کشته می شود^{۱۴}. سپس در داستان رستم و شغاد فرامرز را بر سر نعش پدر می بینیم . بعد از مرگ رستم فرامرز به کابل لشکر می کشد و آنجا را به کین پدر ویران می سازد^{۱۵}. آخرین باری که در شاهنامه با فرامرز روبرو می گردیم در داستان بهمن است . پس از آن که بهمن سیستان را به انتقام خون پدر خود اسفندیار ویران و زال را اسیر می کند ، فرامرز به شنیدن این خبر از بست لشکر می کشد ولی سرانجام در نبردی به دست یازاد شیر اسیر می گردد و به فرمان بهمن او را زنده بردار می کنند^{۱۶}.

تفصیل لشکرکشی بهمن به سیستان و کشته شدن فرامرز و نبرد بهمن بسا دختران رستم و آذربرزین پسر فرامرز و دیگر افراد خاندان رستم موضوع کتاب بهمن نامه است که شرح آن و همچنین شرح دیگر ماجراهای فرامرز را هنگام بررسی بهمن نامه و داستانهای حماسی دیگر خواهیم شنید .

فرامرز در نزهت نامه :

همان طور که قبلاً اشاره شد در نزهت نامه علائی (تألیف اواخر قرن پنجم یا آغاز قرن ششم - ر. ک. به ح ۲) نیز دو روایت کوتاه از ماجراهای فرامرز در هند نقل شده است. از این دو ماجرا یکی نبرد فرامرز با هندوی است به نام جیجاو. به فرمان جیجاو فیلی را به سوی فرامرز می رانند «و او خرطومش بگرفت و چندان که کوشید پیل ازو رهایی نیافت تا پاره پاره از خرطومش گسسته شد». این جیجاو سرانجام در نبرد با فرامرز کشته می شود. روایت دوم جنگ فرامرز با رای هند است. در اینجا فرامرز را در دره ای کشانده و او را خلع سلاح می کنند تا آن که رستم می رسد و فرامرز را نجات می دهد و آنگاه متفقاً لشکر رای هند را می شکنند و پیروز به ایران برمی گردند. چنان که بعداً خواهیم دید، فرامرز نامه منظوم با آن که موضوع آن لشکرکشی فرامرز به هند است، فاقد این روایت است.

فرامرز در روایات ارمنی :

در زبان ارمنی پهلوان اصلی روایات ایرانی که تحت عنوان «رستم زال» شهرت دارد، برزو است و فرامرز و حتی خود رستم در این روایات نقش چندان مهمی ندارند. برطبق یکی از این روایات رستم پانزده ساله بعد از کشتن دیو سرخ از دختری زیبا به نام گلپری که رستم او را از قصر دیو نجات داده صاحب چند فرزند می گردد، از آن میان یکی هم فرامرز است که نام او در روایات ارمنی متفاوت نقل شده است^{۱۷}. از مهمترین ماجراهای فرامرز در روایات ارمنی نبرد او به اتفاق زال باشاه دربند است که با سپاه خود شهر ساسون را محاصره کرده است. در هنگام نبرد صدای گرز فرامرز از دور به گوش برزو می رسد و او به اتفاق رستم

به كمك زال و فرامرز می‌شتابند و لشکر دشمن را متواری می‌کنند. زال به پاداش دلیری برزو به‌شانه‌ی راست او نشان افتخار می‌بندد. فرامرز از این عمل زال می‌رنجد و شهر خود را ترك می‌کند. ولی سرانجام میان آنها صلح می‌افتد.

این که برزو از دور صدای گرز فرامرز را می‌شناسد اندیشه‌ی حماسی لطیف و جالبی است، ولی فقط مناسب فضای قصه‌ی حماسی است و در يك داستان حماسی هنری منظوم جایی ندارد.

دیگر از عملیات جالب فرامرز در روایات ارمنی گرفتن اسبی آتشی رنگگ است که هر روز می‌آمده و گله‌ی اسبان پادشاه را به دریای رانده و به کشتن می‌داده است.

همان‌طور که بسیاری از ماجراهایی که به پهلوان حماسی نسبت می‌دهند در اصل همان‌هایی است که به پدر و نیای او نیز نسبت می‌داده‌اند، و یا مثلاً سلیح پهلوان اغلب همان سلیح پدر یا نیای او است، همان‌طور اسب پهلوان نیز یا همان اسب پدر او است، چنان‌که مثلاً در مورد بهزاد اسب سیاه سیاوش می‌بینیم که به پسر او کیخسرو (و بعد از او به گشتاسب) می‌رسد^{۱۸})، و یا از نژاد اسب پدر است، چنان‌که مثلاً برطبق يك روایت اسب سهراب و برطبق فرامرزنامه اسب فرامرز هر دو از نژاد رخس اند^{۱۹}. از این جهت می‌توان گفت که آتشی رنگگ بودن اسب فرامرز اشاره‌ای است به این که برطبق روایات ارمنی نیز اسب فرامرز از نژاد رخس بوده. چون رنگگ رخس بنا بر روایات قدیم ارمنی سرخ روپاهی است که معادل همان پور شاهنامه است^{۲۰}. بعلاوه در شاهنامه نیز رنگگ رخس به «چو داغ گل سرخ بر زعفران» و «آتشی» تشبیه شده است^{۲۱}.

این که برطبق روایت ارمنی این اسب آتشی رنگگ گله‌ی اسبان پادشاه را به دریای می‌رانده، اشاره‌ای است به این که اصل این اسب از دریا است که باز ارتباط آن را با رخس می‌رساند: دريك روایت ماندایی آمده که رخس قبل از آن که به چنگگ رستم بیفتد تازه از دریا آمده بود، و در

يك روايت ارمني و كردی چنین آمده که رستم در وقتی که به مهلكه‌ای افتاده بوده ، خداوند را در خواب دید که به او می گوید لگامی درست کرده و به دریا بیندازد. رستم چنین کرد و بلافاصله رخس از امواج دریا نمایان گردید و رستم را به خانه رسانید . موضوع دریایی بودن نژاد رخس در شاهنامه و درد دیگر حماسه‌های منظوم فارسی نیامده، ولی نظایر آن را در قصه‌های ایرانی و روایات حماسی شفاهی می‌شناسیم . مثلاً برطبق يك روايت شفاهی رستم در جستجوی اسبی مناسب خود ، به دستور سیمرخ به کنار دریا می‌رود : «عده‌ای می‌گویند وقتی رستم به کنار دریا رسید آنجا مادیانی دید که می‌چرد و کره‌ای همراه اوست که آن کره همان اسب رستم بود . عده‌ای می‌گویند کره‌ای که اسب رستم شد همراه مادیانی از دریا بیرون آمد و عده‌ای می‌گویند مادیانی از دریا بیرون آمد که شکم داشت و همانجا کره‌ای زائید که آن کره اسب رستم شد». (ر.ک.: ابوالقاسم انجوی شیرازی ، مردم و شاهنامه ، تهران ۱۳۵۴ ، ص ۹۲ .) همچنین در حماسه آذربایجانی کوراوغلو نیز پهلوان داستان دارای دو اسب است به نامهای قیرآت و دورآت که از گشن‌دادن مادیانی با اسبان دریایی به وجود آمده‌اند. موضوع دریایی بودن نژاد رخس بی‌شک از اعتقادات کهن ایرانی سرچشمه گرفته است و با آنچه در اوستا در تیشتریشث آمده بی‌رابطه نیست . در آنجا نیز ستاره تیشتر به صورت اسب سفیدی وارد دریا می‌شود که به موجی نیرومند و شکیل تشبیه شده است . بنابراین، این که در روایت ارمني آمده اسب آتشی رنگ اسبان پادشاه را « به قصد کشتن » به دریا می‌رانده از اضافات و توجیهات بعدی است . معنی این عمل دراصل باید چنین بوده باشد که این اسب هرروز از دریا می‌آمده و هم‌نژادان خود را از اسارت آدمیان آزاد می‌کرده و به وطن اصلیشان دریا می‌برده ، تا آن که سرانجام خود به دست پهلوانی نامی اسیر می‌گردد . ولی با تمام لطافت

ذوق و اندیشه‌ای که در ساخت این افسانه به کار رفته است استفاده از این عناصر قصه در خارج از فضای قصه مناسب نبوده و همین موضوع سبب شده است که بعضی از عناصر کهن افسانه‌های ایرانی که در قصه‌های حماسی ارمنی و کردی و ماندایی و قفقازی می‌بینیم*، از شاهنامه و دیگر حماسه‌های منظوم ما افتاده‌اند.

ما در یکی از گفتارهای بعدی درباره اهمیت روایات ایرانی در زبان ارمنی به تفصیل گفتگو خواهیم کرد* و بخش‌های مهم این روایات را در جای خود می‌آوریم و اینک بر طبق نسخه موزه بریتانیا می‌پردازیم به داستان فرامرز و سراینده و مأخذ آن.

خلاصه داستان :

داستان‌های فرامرز و بیژن و منیژه و یکی دو داستان کوچک دیگر همگی با صحنه‌ای مشابه آغاز می‌گردند :

روزی شاه ایران با پهلوانان به میگساری نشسته است که ناگهان دادخواهی از راه می‌رسد و از ستمی که بر او رفته شکایت می‌کند.

از راه يك روایت ماندایی که ما در فرصتی دیگر آنرا نقل خواهیم کرد، می‌توان پی‌برد که در صورت قدیم این روایات محل اصلی این صحنه‌های میخواری و دادخواهی دربارگاه فرمانروایان خاندان گرشاسپ در سیستان بوده است. ولی بعداً هنگام دخول روایات سیستان در دیگر روایات ایرانی محل این صحنه‌ها را به دربارشاهان ایرانی منتقل کرده‌اند. بارگاهی که در آن شاه و پهلوانان به میگساری نشسته‌اند این بار بارگاه کیکاوس است و دادخواه نوشاد شاه هند :

* ر.ک. به مقاله نگارنده در : سیمرغ، س ۵، ص ۷۳، شماره‌های ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و

به نام خداوند روزی دهان	یکی قصه آرم برون از نهران
به توفیق آن قادر کردگار	کنم نظم‌ها چون در شاهوار
ز مردی و جنگ فرامرزگو	بگویم کنون داستانها، شنو:
یکی روز بارامش و میگسار	نشسته دلبران بسر شهریار
شه و پهلوان سر بسر انجمن	فریرز و طوس و گوپیلتن
فرامرز و گودرز و بهرام و گیو	چو گسستم و گر گین و رهام نیو
که ناگه درآمد یکی نامدار	که او بار خواهد بر شهریار

این نامدار فرستاده نوشاد شاه هند است و آمده است تا از کیکاووس برای دفع دشمنان شاه هند یاری بجوید. دشمنان نوشاد عبارتند از: یکی کناس دیو مردارخوار که هر ساله آمده و دختری از شاه هند را می‌رباید و تا کنون سه دختر او را ربوده است. دیگر کید شاه که از نوشاد بازرگان می‌ستاند. سه دیگر گرگی در بیشته مرزقون که به زبان آدمیان سخن می‌گوید و از اینرو به نام «گرگ گویا» شهرت دارد. چهارم ازدهایی دژم و پنجم سی‌هزار کرگدن در بیشته خوم‌سار. از میان دلبران ایران نخست تنها فرامرز است که برای رفتن به هند و دفع دشمنان نوشاد خود را داوطلب می‌کند. ولی سپس بیژن گیو نیز به او می‌پیوندد و هر دو به اتفاق گروهی از پهلوانان ایرانی از جمله گرگین و زرسپ پسر طوس نوزد به سوی هند رهسپار می‌گردند. در هند فرامرز نخست کناس دیو را می‌کشد و سه دختر نوشاد را از بند دیو نجات می‌دهد (دو تن از آنها دل‌افروز و گل‌افروز نام دارند). فرامرز بعد از کشتن کناس دیو به گنج او نیز دست می‌یابد. بر روی گنج کتیبه‌ای است نوشته ضحاک خطاب به فرامرز. پس از آن به جنگ گرگ گویا می‌روند. پهلوان اصلی این نبرد بیژن است. در نبرد با گرگ به پشت او می‌نشیند و عفریت او را با خود به غاری می‌برد که در آنجا گنج نوشاد جمشید است. در اینجا نیز نامه‌ای از نوشاد خطاب به فرامرز می‌یابند.

نظیر این صحنه‌ها را که پهلوان عصر به گنج و پندنامه یکی از شاهان گذشته دست می‌یابد و یا حتی خود مرده با پهلوان گفتگو می‌کند و او را پند و اندرز می‌دهد، در داستان‌های دیگر از جمله در گر شاسپنامه هنگام زیارت گر شاسپ از دخمه سیامک نیز می‌بینیم. هدف این صحنه‌ها، اثبات حقانیت و صلاحیت و سزاواری پهلوان در احراز مقام پهلوانی یا جهان پهلوانی عصر است.^{۲۲} مضمون‌نامه‌ها و گفتارها که غالباً درباره بی‌اعتباری و ناپایداری جهان و دعوت به عدل و داد و ترک آرزو و رشک و خشم و غیره است، از نفوذهای زروانیسم عهد ساسانی در داستانهای حماسی است که شاهنامه نیز از آن بی‌نصیب نمانده است. منتها استاد طوس در بخش حماسی شاهنامه روایاتی را که عناصر غیر حماسی آنها زیاد بوده، وارد شاهنامه نساخته است.

نبرد فرامرز با اژدها مهم‌ترین واقعه داستان، و چنان‌که از اشاره فرخی به این واقعه برمی‌آید، مشهورترین ماجرای فرامرز بوده است. فرامرز در نبرد با اژدها دست به نیرنگ می‌زند. بدین ترتیب که دستور می‌دهد دو صندوق ساخته آنها را بر دو گردونه استوار کنند. سپس خود بایژن به درون صندوق‌ها می‌روند و گرگین گردونه‌ها را تا نزدیکی اژدها رانده، خود با سرعت برمی‌گردد. اژدها به نیروی دم خود گردونه‌ها را با اسب و صندوق می‌بلعد. آنگاه فرامرز و بیژن در شکم اژدها از صندوق بیرون می‌آیند و اژدها را از درون از پای درمی‌آورند و سپس پهلوی او را شکافته بیرون می‌جهند.

دلیل توسل به این نیرنگ، با وجود آن‌که در داستان ذکری

از آن نشده، در اصل زخم‌ناپذیری پوست اژدها بوده است.

بالاخره بعد از آن‌که فرامرز کرگدن‌ها را نیز می‌کشد، رهسپار جنگ کید می‌گردد. در این جنگ نخست سمنرخ دختر کید (دختر دیگر او سمنبر نام دارد) در نبرد با زرسپ اسیر می‌گردد و زرسپ او را نزد فرامرز می‌آورد:

فرامرز گفتش سمنرخ توای ؟ که داری به میدان رگ پهلوی
 کله خودش ازسرفکنند خوار پدید آمد آن گوهر آبدار
 رخی چون بهار ولبی همچو نوش به گرد لبان شکرستان به جوش
 بفرمود کاین را بسازید بند ولیکن چو جاننش نهید ارجمند

در نبرد بعدی فرامرز کلنگوی زنگی را از پسای درمی آورد . ولی قبل از آن که به صف خود برگردد اروند برادر کید از پس او آواز می دهد :

هم آوردت آمد تو دل سخت کن دل از بوم ایران تو پرداخت کن

این بیت و چند بیت بعد از آن گویا در تحت تأثیر نبرد رستم و اشکبوس ساخته شده است .

سرانجام اروند و بعد از او طهمور به دست فرامرز اسیر می شوند . سپس در جنگ مغلوبه گروه زیادی از مردان کید به دست ایرانیان کشته می شوند و خود او نیز می گریزد . اکنون نوشاد راه را تا مکان کید برای فرامرز شرح می دهد : تا مکان کید صمد فرسنگ بیابان بی راه است (۱) . بعد از آن سرزمین کید شروع می شود . نخست شهری پیش می آید به نام نیکنور متعلق به دلیری به نام نوشدار (۲) . در شصت فرسنگی آن مرز سرنج است (۳) . شش روز دور از آنجا مرز ددی است به نام ستور یاسنور (۴) . از آنجا بعد از دوروز راه مرزار و نندشاه قرار گرفته است (۵) . در این سرزمین برهمنی است که هزار سال از عمر او می گذرد . مردی با فرهنگ و سرگذشت دان . مرز بعدی گلیو نام دارد (۶) . بعد از آن شهر دهلی پدیدار می گردد که در آن جیپال حکومت می کند (۷) .

گرچه در داستان جایی سخن از هفتخوان فرامرز نیامده ، ولی چنان که فوقاً شماره گذاری ما نشان می دهد ، در فرامرزنامه نیز راه پرخطری که پهلوان داستان باید طی کند دارای هفت منزل است و احتمالاً در صورت اصلی داستان آنرا هفتخوان فرامرز می نامیده اند .

فرامرز نیکنور را فتح می کند و شاه آنجا نوشدار را اسیر می کند . نوشدار

راهنمایی فرامرز را به مکان کید به عهده می گیرد .

نقش نوشدار در اینجا نظیر همان نقش اولاد در هفتخوان رستم و یا نقش گرگسار در هفتخوان اسفندیار است. این موضوع حدس قبلی ما را در مورد هفتخوان فرامرز تقویت می کند .

فرامرز در راه می کشد و سپس با برهمن ملاقات می کند و از او پرسش هایی به طریق تمثیل درباره جهان و نفس آدمی و موضوعاتی از این قبیل می نماید. در این میان کید هندی نیز کس می فرستد و بساب آشنایی می گشاید و سپس خود نیز تسلیم می گردد . بیژن و زرسپ دختران کید را به زنی می گیرند . بعد فرامرز کید و هندوان را از دین چند خدایی به دین يك خدایی خود دعوت می کند. البته کید نخست نمی پذیرد و قرار می شود که فرامرز و برهمن به بحث بنشینند . برهمن چندین پرسش به طریق تمثیل از فرامرز می کند و فرامرز همه را پاسخ می گوید. در پایان فرامرز پرسشی از برهمن می کند . برهمن پاسخ آنرا می داند ولی به زبان آوردن آن اقرار به یگانگی خداوند است. ولی سرانجام برهمن و کید زنا می درند و بت ها را می شکنند و ترك صلیب و سکوبا می کنند و یزدان پرست می گردند . سپس فرامرز برای جنگ با جیپال روانه دهلی یعنی منزل هفتم می گردد . ولی داستان در همین جا با این ابیات قطع می شود :

سوی شهر جیپال بنهاد روی ابسا نامداران پر خاشجوی
 هزاران درود و هزاران ثنا ز ما تن به تن بر سر انبیا
 بیت آخر را کاتب افزوده است .

آیا داستان منظوم فرامرزنامه از اصل ناتمام مانده یا کاتب آنرا خلاصه کرده است ؟ داستان فرامرز در نسخه پاریس و در نسخه شاهنامه ای که ذکر آن رفت نیز فاقد جنگ فرامرز با جیپال است (در هر دو نسخه بیتی که در آن سخن از رفتن فرامرز به شهر جیپال است، نیز نیامده است) . از طرف دیگر از جریان داستان و پیشگویی های وقایع آتی داستان ، چنین برمی آید که جنگ فرامرز با جیپال، یعنی

خوان هفتم فرامرز باید آخرین ماجرای فرامرز در هند بوده باشد که مقدار آن به نسبت بقیه داستان حداکثر از سیصد بیت تجاوز نمی کرده و لهذا بعید می نماید که کاتب یا کاتبانی پایان داستان را به قصد خلاصه کردن آن زده باشند. بنابراین اگر نظم این داستان از اصل ناتمام نمانده باشد، باید پایان نسخه اصلی یا پایان نسخه‌ای که نسخ دیگر از آن منشعب شده‌اند، افتاده بوده باشد. در هر حال این افتادگی، یعنی جنگ فرامرز با جیپال، به گمان ما باید کم و بیش مطابق همان جنگ فرامرز با رای هند بوده باشد که خلاصه آن در نزهت نامه علائی آمده است و چنان که دیدیم آخرین ماجرای فرامرز در هند بوده است. چون نمی توان تصور کرد که درباره لشکر کشی فرامرز به هند دو داستان کاملاً جداگانه و مختلف وجود داشته، بلکه در اینجا نیز مانند موارد دیگر يك روایت واحد وجود داشته که در بعضی جزئیات مختلف گزارش شده بوده است. ولی در هر حال به خاطر اختلافاتی که میان روایت نزهت نامه و فرامرزنامه منظوم هست (مثلاً رای به جای جیپال و یافتن روایت جیجاو در فرامرزنامه منظوم) می توان حدس زد که نزهت نامه روایت خود را از مأخذی غیر از مأخذ فرامرزنامه منظوم گرفته بوده است و این حدس از راه گزارشی که نزهت نامه درباره مأخذ خود می دهد ثابت می گردد: مأخذ نزهت نامه چنان که خود مؤلف آن می گوید یکی کتابی بوده که پیروزان نامی معلم شمس الملک فرامرز بن علاءالدوله امیر طبرستان، در اواسط قرن پنجم از پهلوی به پارسی دری ترجمه کرده بوده و بخشی از آن در اصفهان به دست شهردان مؤلف نزهت نامه افتاده بوده. و دیگر مجلدی چند از کتابی که رستم لارجانی در آغاز سده پنجم در زمان شمس الدوله دیلمی در همدان تألیف کرده بوده است (ر.ک. : سیمرغ ش ۲، ص ۲۴). ولی این مأخذ اخیر که به ادعای مؤلفش شرح سلطنت شاهان بوده «از اول عهد گیومرث تا پادشاهی شمس الدوله ابوطاهر ابن بویه»، به معیار شاهنامه‌ها قاعدتاً بایست فاقد داستان لشکر کشی فرامرز به هند بوده باشد و بنابراین شهردان روایت فرامرز را باید از همان ترجمه پیروزان گرفته باشد. این که امیر طبرستان

که پیروان معلم او بوده و کتاب را برای او ترجمه کرده، خود «فرامرز» نام داشته، نیز مؤید این حدس است. و اما مأخذ فرامرزنامه منظوم چنان که بعداً خواهد آمد غیر مأخذ فوق‌الذکر بوده است.

در اصالت روایات این داستان به هیچ‌وجه نمی‌توان شك کرد. نفوذ زبان عربی در این داستان بسیار کم و نفوذ اسلامی در آن دیده نمی‌شود. در گفتگوهای فرامرز با برهمن هند که محلی مناسب برای نفوذ عقاید اسلامی است، نشانه‌ای از چنین نفوذی نیست. برعکس، چه موضوعاتی که در این مباحث مطرح می‌شود و چه قالب تمثیلی آنها، به خوبی شیوه اندیشه زردشتی را نشان می‌دهد و حتی يك جا در عنوان آمده: «خواندن فرامرز مرکید و هندیان را به دین خود که دین زرتشت باشد». چنان که دیدیم در داستان فرامرزنامه هندوان پیروان صلیب و سکوبا (= اسقف) یعنی گروندگان دین مسیح معرفی شده‌اند، در حالی که اطلاعات نویسندگان اسلامی حتی قبل از لشکرکشی‌های محمود به هند درباره این دیار تا این حد بوده است که بدانند دین برهمنان هند مسیحی نیست. بنابراین این که در منظومه‌ای از قرن پنجم هجری دین هندوان مسیحی نامیده شده است، دلیل دیگری جز رعایت امانت در نقل مندرجات منابع ندارد. نسبت مسیحیت به هندوان باید مربوط به اواخر دوره ساسانیان از عهد خسرو دوم به بعد باشد که کلیسای مسیحی حتی در داخل ایران مهم‌ترین و خطرناک‌ترین رقیب آیین زردشتی شده بود.

درباره استعمال واژه جیپال (سانسکریت: Jayapāla) باید گفت که هر چند علت شهرت این نام در آثار نظم و نثر قرن پنجم و ششم بیشتر مربوط به جنگ سلطان محمود با جیپال در سال ۳۹۲ هجری است، ولی قبل از آن نیز این نام به معنی مطلق حاکم هند معروف بوده، چنان که مثلاً در کتاب «حدود العالم» تألیف سال ۳۷۲ هجری آمده است.^{۲۳} همچنین منجیک ترمذی شاعر اواسط و نیمه دوم قرن چهارم هجری این نام را در بیتی آورده است:

به تیغ طره ببرد ز پنجه خاتون به گرز پست کند تاج بر سر جیپال

اگر این بیت چنان که در لغت‌نامهٔ دهخدا ضبط شده است واقعاً از منجیک باشد (از منجیک قصیده‌ای به همین وزن و قافیه موجود است) ، در این صورت مصراع دوم این بیت اشاره به نبرد فرامرز با جیپال و دلیل دیگری بر شهرت داستان منشور فرامرز در قرن چهارم هجری است .

شاعر فرامرزنامه :

شاعر در آغاز رزم کید گزارش کوتاهی دربارهٔ خود می‌دهد :

ازین پس کنون رزم کید آوریم	عقابی پر از بیم صید آوریم
ز جور زمانه دلم گشت سیر	نرسته ازو پسل و شیر دلیر
چنان دان که در بوم پیروز باد	که بر دوستان جمله فیروز باد
چه کهنتر چه مهتر هر آنکس که هست	همه شاد خوارند و از باده مست
جهان را به شادی همی بسپرنند	همه با می و رود و رامشگرند
منم بی می و رود و بانگ سرود	نه یار و نه همدم نه آوای رود
یکی روستا بچهٔ فرسی‌ام	غلامی دل پاک فردوسی‌ام

...

آیا منظور از فرسی «ایزانی» است ؟ یعنی شاعر خود را «یک روستا بچهٔ ایرانی» نامیده است ؟ در این صورت گویا در جستجوی قافیه‌ای برای فردوسی به این کلمه رسیده است. ولی حدس من این است که منظور از «فرس» همان «فرس آباد» است که گویا یکی از قرای مرو و در دو فرسخی آن بوده و برطبق «لباب‌الانساب» (ج ۲ ، ص ۲۰۵ . به نقل از لغت‌نامه) عبدالحمید بن حمید فرس آبادی نیز از آن محل بوده است . اگر این حدس درست باشد شاعر اهل فرس آباد مرو بوده و شاید نام او نیز فرسی بوده ، یعنی منسوب به فرس آباد مرو ؛ و ده پیروز آباد محل زندگی شاعر هنگام سرودن داستان فرامرزنامه بوده است . در خراسان و دیگر قسمت‌های ایران این نام ده زیاد بوده و هست، ولی در اینجا پیروز آبادی که به مرو و فرس آباد آن نزدیکتر باشد اعتبار بیشتری دارد . شاعر در جای دیگر نیز چند

بیتی در وصف حال خود سروده است :

ز سالم چو شد سی و شش نزدمان*	ز پیری رسیده به سر مر زیان
ز باد خزانسی رخم زرد شد	گل ارغوا در خم گرد شد
بنفشه سمن گشت ، گل شد تهی	شدم چنبیری شاخ سرو سهی
تنم خم گرفت و دلم غم گرفت	دو دیده بشورید و رخ نم گرفت
ز خورشید بر من نیامد تفی	وزین خرمنم جو نیامد کفی
نگرگی ز میغم نشد در کنسار	گلی هم نیامد نصیب از بهار
جهان پر ز گنج است و ما پر ز رنج	شکوفه به هر سوی ، ما در شکنج
جهان را همه باده هست و نوا	مرا باد در دست و خود بینوا

... .

از تمام مطالب فوق می توان چنین نتیجه گرفت که شاعر فرامرزنامه که احتمالاً از فرس آباد مرو بوده، دردهی به نام پیروز آباد زندگی می کرده و داستان فرامرزنامه را در سن سی و شش سالگی در همین محل سروده است . دیگر این که شاعر که خود را غلام و مرید و شاگرد فردوسی می نامد مانند فردوسی از همان طبقه دهقانان ایرانی بوده که هر چند این طبقه در قرن پنجم و ششم مقام گذشته خود را به کلی از دست داده و به صورت خرده مالکان کم بضاعتی در آمده بوده اند ، ولی هنوز در حفظ و نظم روایات ملی قدیم ادامه دهنده سنت پیشین اند .

اصالت روایات ، قلت واژه های عربی ، فقدان تأثیرات اسلامی ، سادگی لفظ و بری بودن از نفوذ شعر بعد از فردوسی به ویژه شعر غنائی ، می رسانند که تاریخ نظم فرامرزنامه از نیمه دوم قرن پنجم یا اواخر این قرن فروتر نیست . البته باید در نظر داشت که شاعری که به قول خود دهقان و روستازاده ، و کتب اصلی مورد مطالعه اش تقریباً محدود به شاهنامه و دیگر روایات کهن است ، خود به خود از تأثیر تغییراتی که در عصر او در دیگر جاها در زبان و شعر به وقوع پیوسته تا

حدودی برکنار می‌ماند .

بحث دربارهٔ این نظریهٔ برخی از محققان اروپایی را که مدعی شده‌اند که بخش‌هایی از فرامرزنامه و گرشاسپ‌نامه تحت تأثیر «رمان اسکندر» روایت کالیتس دروغین (تألیف او اواخر قرن سوم میلادی) تألیف شده است، به فرصتی دیگر موكول می‌کنیم. فقط در اینجا به‌طور خلاصه گفته شود که ادعای این محققان بی‌پایه است، چه از مقایسهٔ این روایات ایرانی با رمان اسکندر، با وجود شباهات زیاد، هرگز نمی‌توان چنین نتیجه گرفت که روایات ایرانی مستقیم یا غیرمستقیم از رمان اسکندر تأثیر پذیرفته است، بلکه باید چنین نتیجه گرفت که این روایات ایرانی و بخش‌هایی از رمان اسکندر هر دو مأخوذ از افسانه‌های گرشاسپ بوده‌اند که در ایران رواج داشته و بعداً به‌دست مؤلف رمان اسکندر بر اسکندر انتقال داده شده است و حتی شاید این انتقال قبلاً به‌دست خود ایرانیان انجام گرفته بوده باشد، چه بویژه در میان ایرانیان انتقال روایات حماسی از پهلوان و شاهی به پهلوان و شاهی دیگر امری کاملاً عادی بوده و بخصوص در مورد اسکندر که ایرانیان می‌خواستند او را وارد حلقهٔ شاهان ایرانی کنند و به همین قصد او را از سوی مادر ایرانی کرده‌اند، چنین انتقالی برای اثبات سزاواری اسکندر در مقام يك شاه ایرانی (ر . ك . به ح ۶۹ مقالهٔ اول و ح ۲۲ همین مقاله) صددرصد ضروری بوده است . در روایات رمان اسکندر در کنار دیگر عناصر هندی و مصری و حبشی به اندازهٔ کافی عناصر ایرانی وجود دارد که بتوان از راه آنها نفوذ روایات ایرانی را در بخش‌هایی از این کتاب به خوبی ثابت کرد . این حقیقت قاعداً نباید از چشم محققان غربی پنهان مانده بوده باشد، مگر آن که راهبر آنها در صدور عقیده تعصب و پرده پوشی بر حقایق بوده است . ما در فرصتی دیگر به تفصیل به این موضوع خواهیم پرداخت .

دربارهٔ سبک فرامرزنامه باید گفت که اصولاً داستانهای حماسی ملی و اصیل بعد از شاهنامه، گذشته از گرشاسپ‌نامهٔ اسدی، هیچ کدام به سبک مستقلی نمی‌رسند، بلکه همگی وفادار به سبک فردوسی در خط سبک حماسی شاهنامه قرار گرفته‌اند،

هرچند از رأس این خط که شاهنامه باشد بسیار دوراند. از میان سرایندهگان این آثار بی شک هیچ يك در شاعری مایه و پایه اسدی طوسی را ندارند، ولی گرشاسپ نامه با تمام نفوذ عظیم شاهنامه در آن، کم و بیش از خط سبک حماسی شاهنامه خارج شده است. استقلال و ضعف گرشاسپ نامه هر دو در همین خروج است. سخن آخر را در مورد سبک و ارزش هنری این داستانها باید محول به بعد از انتشار آنها کرد. مأخذ فرامرزنامه:

شاعر فرامرزنامه در منظومه خود دوبار از مأخذ خود نام می برد. بار اول در آغاز داستان جنگ فرامرز با کید هندی:

کنون باز گردم به گفتار سرو چراغ مهان سرو ماهان به مرو
چنین گفت آن مرد پرهوش و ویر ز گفتار او گوش کن یادگیر
و بار دوم در آغاز جنگ دیگر با کید:

کنون گفته زاد سروست پیش که باد آفرینش ز اندازه پیش
این آزاد سرو همان است که فردوسی داستان رستم و شغاد را از او نقل کرده:
یکی پیر بُد نامش آزاد سرو که با احمد سهل بودی به مرو
دلی پر ز دانش سری پر سخن زبان پر ز گفتارهای کهن
کجا نسامه خسروان داشتی تن و پیکر پهلوان داشتی
به سام نریمان کشیدی نژاد بسی داشتی رزم رستم به یاد

کنون باز گردم به گفتار سرو فروزنده سهل ماهان به مرو^{۲۴}

از آنجایی که ثعالبی نیز داستان رستم و شغاد را نقل کرده، می توان گفت که فردوسی این داستان را مستقیماً از رایت آزاد سرو نگرفته، بلکه نویسندگان شاهنامه ابومنصوری آن را با ذکر نام سرو و شمه ای در مدح او از او گرفته اند و از آنجا عیناً با همان کیفیات و جزئیات وارد شاهنامه شده است. ولی شاعر فرامرزنامه روایت خود را مستقیماً از کتاب آزاد سرو نقل کرده است و این حقیقت این احتمال

را که شاعر فرامرزانامه اهل فرس آباد مرو بوده تقویت می کند .

علاوه بر داستان‌های رستم و شغاد و فرامرزناسمه ، داستان شبرنگ نیز از روایت همین آزادسرو گرفته شده است ؛ و بدون تردید داستان‌های دیگری نیز که درباره ماجراهای رستم و دیگر افراد خاندان او موجود است، دراصل از روایات همین آزادسرو بوده و از مقایسه آنها با داستان‌های رستم در شاهنامه می توان نتیجه گرفت که مأخذ بسیاری از روایات سیستان در شاهنامه چون داستان‌های زال و رودابه، گرفتن رخس ، رفتن رستم به سپنددژ ، آوردن رستم کيقباد را از البرز، هفتخوان رستم ، رستم و سهراب و اکوان دیو ، که در «تاریخ طبری» اشاره ای به آنها نشده است ، کتاب «روایات سیستان» به فارسی آزادسرو بوده و نه «خدای نامه» . و نیز محتمل است که از میان این روایات نامبرده غیر از دو افسانه نخستین ، بقیه که ثعالبی ذکری از آنها نکرده، بعضی از آنها در «شاهنامه ابومنصوری» هم نبوده و فردوسی خود آنها را مستقیماً از کتاب روایات سیستان گرفته باشد^{۲۵}.

با آشنایی بیشتر با این آزادسرو که سهم بسیار بزرگی در تدوین روایات حماسی ایران دارد، ولی اهمیت او چنان که باید و شاید شناخته نشده است، به اهمیت محیط مرو در عهد احمد بن سهل نیز پی می بریم . نام «سهل ماهان» که در شاهنامه آمده با وجود آن که در اغلب نسخ شاهنامه و حتی ترجمه عربی بنداری به همین صورت ضبط شده ، همان طور که مرحوم تقی زاده یادآوری کرده است^{۲۶}، درست به نظر نمی رسد . به گمان من چنان که از بیتی که از فرامرزانامه نقل شد برمی آید، «ماهان» مربوط به «سرو» است و نه «سهل» . در داستان شبرنگ نیز «ماهان» مربوط به «سرو» است و آن بیت چنین است :

کنون بشنو از گفته زاد سرو چراغ صف صدر ماهان به مرو

بنابراین می توان احتمال داد که در آن مصراع شاهنامه نیز «سهل ماهان» مصحف «سرو ماهان» است . یعنی نام این آزاد سرو گویا آزادسرو ماهان بوده ، یعنی اهل ماهان مرو ؛ و بعید نیست که آن آزادسرو زمان خسرو اول نیز که برطبق

روایت شاهنامه در یکی از دبستان‌های مرو کودکی هوشیار به نام بزرگمهر را کشف کرد و با خود نزد خسرو آورد^{۲۷} جد همین خانواده بوده است و آزادسروان از خانواده‌های کهن و سرشناس و اشرافی مرو بوده‌اند. ولی چون آزادسروگردآورنده روایات حماسی خاندان رستم بوده از اینرو چنان که در ابیاتی که قبلاً از شاهنامه نقل شد دیدیم، نژاد او را به سام نریمان رسانیده‌اند و لزومی ندارد که او حتماً اهل سیستان بوده باشد^{۲۸}.

نمونه‌هایی از شعر فرامرزنامه :

پدید آیدت مرز اروند شاه
 تو گویی گلش دارد از گل سرشت
 به باغ اندرون طوطیان با تذر
 ز قمری و بلبل چمن گفتگو
 برون آمد از پهلوی جویبار
 بتان گرد بام و چمن گرد کوی
 درختان یکایک همه بارور
 چنین آفریدش جهانسان خدیو
 یکی مرز بینی چو دریای چین
 پراز کشت و رز و همه باغ و کاخ
 چو کیدش همه کار و بار دگر
 یکایک همه خویش و پیوند پیش
 که داند همی دستگاه و را
 نیندیشد از دشمن او روزکین
 زمین زیر نام و زمان زیر کام
 به هند اندرون لشکر کید بین

ازو چو [ن] گذشتی به دو روز راه
 یکی مرز بینی همه چو [ن] بهشت
 همه کشت و رز و همه بید و سرو
 درختی سطحری و هندی درو
 گل خیری و نسترن صد هزار
 هوا مشکبار و زمین مشکبوی
 همه کشت بینی جهان نی‌شکر
 مرآن مرز را نام باشد گلیو
 وزانسو همی بر کمین زمین
 همه ملک آباد و لشکر فراخ
 به دهلوی درو شهریار دگسر
 چو کیدش هزاران کمر بند پیش
 شماره که یارد سپاه و را
 ستوه آید از گنج آن شه زمین
 به هند اندرش هست جیپال نام
 نخستین چو پیمود خواهی زمین

چه سازی بدین خوار مایه سپاه
 پذیره شدندش به کردار گرگ
 خروشان برفتند مسردان کار^{۲۹}
 بیامد خروشان به دشت نبرد
 همه تن چو دیوار و دندان ستون
 همه نیزه‌ها در هوا کرده سر
 بیابان گلستان ز زرین علم
 به هر سو دلیران همه فوج فوج
 عقابان ز هر گوشه برخاستند
 بلرزید دشت و بجنید کوه
 که کیوان زمین را بدیده ندید
 ابا شاه نوشاد چندی تنه
 ابا نوشدار و دلیران به هم
 به قلب اندرون با علم بود و کوس
 به هر گوشه چو [ن] شیر برپای بود
 جهان نیلگون شد چو دریای سند
 زمین شد چو دریای جوشان سیاه
 کلنگوی و چندین دلیران سره
 سیه مرد و چندی دلیران شاه
 جهان سرخ و زرد و سیه سر بسر

بیامد بکردار غران پلنگ
 چو آتش سوی او جهانید اسپ
 چه نامی^{۳۰} بدین تیغ و گوپال ویال؟

ندانم که بسا او به آوردگاه
 وزان پس بفرمود کید بزرگ
 به فرمان او نامور صد هزار
 چنان پیل جنگی و آشفته مرد
 ز پیلان همانا که ششصد فزون
 بیابان یکایک سپر بر سپر
 جهان پر شد از نای شیپور دم
 زمین شد یکایک چو دریای موج
 چپ و راست لشکر بیاراستند
 رده برکشیدند یک یک گروه
 فرامرز زانسو صفی برکشید
 گرانمایه بیژن سوی میمنه
 سوی میسره هوش ور گسته
 زرسپ گرانمایه دلبد طوس
 فرامرز هر سو صف آرای بود
 وزان پس صف آرای شد کید هند
 سوی راست طهمور و اروند شاه
 چو فیروز و بهروز در میسره
 فلارنگ و شهرمد در قلبگاه
 سمنرخ ابا ساز پیش پدر

...

نخستین سمنرخ به میدان جنگ
 چو دیدش ز قلب اندر آمد زرسپ
 بدو گفت کای هندی بدسگال

چه تازی به میدان ایران همی؟
 بیوشم ترا جامهٔ پرنیان
 سمنرخ بدو گفت کای پارسی
 سمنرخ منم دختر شاه کید
 به مردی کسی پشت من بر زمین
 زرسپ از سخن‌های او بردمید
 سمنرخ برآورد با او عمود
 چکاچاک برشد از آن مرد و ماه

....

چو طهمور جنگی بدو بنگرید
 سمند جهنده به میدان فکند
 فرامرز را گفت کای دیو زوش^{۳۱}
 سزد گر کنون پی به میدان نهی
 فرامرز یل سوی آویز^{۳۲} شد
 بدو گفت کای هندی بد نژاد
 نبینی که دریا به موج اندرست
 زمان بر زمین تیغ باره همی

....

سپه را بفرمود کانددر نهید
 چو دریا به موج اندر آمد سپاه
 چو دریا به قلب اندر آمد زرسپ
 فرامرز پیش و دلیران ز پس

....

فرامرز یل همچو درنده گرگ

ندیدی تو رزم دلیران همی؟
 کزین پس نبندی به مردی میان
 چو تو کشته‌ام نیزه‌ور بسارسی
 که افکنده‌ام چون تو بسیار صید
 نیارد به هنگام میدان کین
 ز کوهه عمود گران برکشید
 زمین شد پر آتش هوا پر زدود
 زد و روی کردند گردان نگاه

ز گردان دل خسرو آزرده دید
 خروشی به گردون گردان فکند
 کجا مرد هند از تو گیرد خروش
 که چون پی نهی پی به زندان نهی
 سمند جهانگیر زو تیز شد
 به مادر که زادی چه نامت نهاد؟
 به هر موج کاید نهنگی سرست
 پلنگ از شدن سر نخارد همی

همه ارمغان تیغ هندی دهید
 شد از میمنه بیژن نیکخواه
 ز چپ گسته‌م شد چو آذرگشپ
 به مردار بد کرکسان را هوس

درآمد به قلب سپاه بزرگ

به الماس ضحاک بنهاد دست
 از آن تیغ آتش وش آبدار
 به فیروز و بهروز ناگه رسید
 چو آتش دویدند زی پهلوان
 به شمشیر هندی و گویال و خشت^{۳۳}
 به یاری بیامد سمنبر چو شیر
 به زخم عمودش گرفتند خیر
 ز کوه چو بر شد به گردون عمود
 سیه مرد را دست و پهلو شکست
 دگر آنچه بد تیز بگریختند
 وزان پس بشد بیژن دیوبند
 چو پیلی که از بند گردد یله
 ابا او دلیران ایران هزار
 سر هند لشکر ز خنجر گذار
 بزد گسته هم نیزه بر میمنه
 همه دشت کین بد سرویال و گوش
 گریزان بشد لشگر کید شاه
 بشد کید و بگرفت راه گریز
 که دیدم شما را همه زن نه مرد
 بسا بیکران مرد زو گشت پست
 بسی پست شد گرد خنجر گذار
 دل هر دو زان شیر نر بر دمید
 برآمد ده و گیر زان هر دو ان
 زد و خون برآمد بران پهن دشت
 سیه مرد و شه مرد و چندی دلیر
 برآمد ز هر سو ده و دارو گیر
 برآمد ز هر تارک مغز دود
 سمنبر بیفتاد بر خضاک پست
 بدان اژدها کس نساویختند
 فتاد اندران لشکر آن زورمند
 خروشد به کین و فتد در گله
 همه گرد و مرد و دلیر و سوار
 فکندند بر کید و گشتند خوار
 شکست و پراکنده کرد آن بنه
 برآمد به گردون به یک ره خروش
 بسا سرکزان رزمگه شده تباه
 بر آورد با سرکشان رستخیز
 نزیید شما را سلاح نبرد

ذیلی بر مقاله « فرامرزنامه »

در چند سال قبل که این مقاله آماده چاپ بود ، استاد ارجمند جناب آقای ریاحی مرا از وجود يك فرامرزنامه منظوم چاپ هند مطلع کردند و به تقاضای بنده با بزرگواری اجازه دادند که از نسخه متعلق به کتابخانه بنیاد شاهنامه استفاده کنم . پس از مطالعه کتاب ، گرچه هنوز وقت کافی برای رفع یکی دو نقص مقاله فرامرزنامه باقی بود ، ولی بهتر دیدم که مقاله را به همان تحریر نخستین باقی گذارم و معرفی این کتاب و رفع آن نواقص را در ذیلی به پایان مقاله اندازم .

کتاب فرامرزنامه چاپ هند دارای ۴۶۴ صفحه و حدود ۹ تا ۱۰ هزار بیت است و در سال ۱۳۲۴ هجری قمری در بمبئی به چاپ رسیده است . ناشر کتاب چنان که از نام او برمی آید يك نفر زردشتی بوده به نام رستم پسر بهرام سروش ملقب به تفتی . بنا بر گزارش پایان کتاب روزی ناشر تصمیم می گیرد که اخبار فرامرز را جمع آوری و منتشر کند و برای این منظور سفری هم به بمبئی می کند و بالاخره پس از جستجوی زیاد در ایران و هند مجموعاً چهار نسخه شامل اخبار فرامرز از زمان تولد پهلوان تا مرگ او به دست می آورد و آنها را در يك کتاب تنظیم و به کمک چند قطعه از اشعار دیباچه شاهنامه ، مقدمه ای هم برای کتاب ترتیب داده (صص ۲-۵) به چاپ می رساند .

با مطالعه کتاب می توان چهار نسخه ای را که تفتی به یکدیگر وصل کرده است به خوبی از هم باز شناخت :

نسخه نخستین (صص ۵-۳۱) اصلاً مربوط به فرامرز نیست ، بلکه شرح یکی از ماجراهای رستم در هند است که روایت آن در نسخه شاهنامه « بریتیش

میوزیوم» که ما در آغاز مقاله فرامرنامه (و ح ۸) معرفی کردیم نیز آمده است (از ورق ۱۱۲ ب تا ۱۱۵ آ) . علت انتخاب این روایت در جزو ماجراهای فرامرز فقط به خاطر چند بیت پایان این روایت ، یعنی شرح تولد فرامرز دخترشاه هند بوده است .

نسخه دوم (صص ۳۲-۷۸) قصه بانو گشسپ است که پهلوان اصلی آن نیز بانو گشسپ دختر رستم است و فرامرز جوان در کنار خواهر نقش کوچکی بیش ندارد . از این حماسه کوچک نسخه‌ای در کتابخانه ملی پاریس و چند نسخه منظوم و مثنوی در کتابخانه بادلیان موجود است .

بانسخه سوم (صص ۷۸-۱۵۷) در واقع ماجراهای اصلی فرامرز آغاز می گردد . این نسخه همان فرامرنامه منظوم و ناقصی است که قبلاً به تفصیل درباره آن گفتگو شد . در نسخه تفتی نیز آخرین بخش ماجرای فرامرز در هند ، یعنی نبرد فرامرز با جیپال افتاده است و داستان با همان بیت کاتب : هزاران درود و هزاران ثنا . . . درز گرفته شده است و این موضوع حدس ما را که نظم این داستان گویا از آغاز ناتمام مانده است و یا پایان آن قبل از انشعاب نسخ افتاده بوده است ، تأیید می کند .

بخش اعظم کتاب رانسخه چهارم (صص ۱۵۷-۴۵۰) تشکیل می دهد که شامل حدود ۶ هزار بیت است درباره ماجراهای فرامرز در هند و سرزمین های دیگر . روایات این بخش که ما ذیلاً از آن تحت عنوان « فرامرنامه دوم » یاد خواهیم کرد ، از روایات فرامرنامه اول که ماقبلاً معرفی کردیم به کلی جداست و نسخه‌ای نیز که مورد استفاده تفتی بوده ، نسخه‌ای کاملاً مستقل و غیر از آن فرامرنامه دیگر بوده است ، به چند دلیل : یکی به دلیل گفته خود تفتی که می گوید برای تنظیم کتاب خود از چهار نسخه مختلف استفاده کرده است ؛ دیگر به این دلیل که بیت : هزاران درود و هزاران ثنا . . . که کاتب نسخه فرامرنامه اول بر پایان نسخه افزوده ، در فرامرنامه چاپ بمبئی نیز در همان محل خود آمده است و تفتی توجه نداشته و یا نخواسته است این بیت را به منظور پیوند دادن دو فرامرنامه با یکدیگر بزند ؛

دیگر این که فرامرنامه دوم با قطعه‌ای از شاهنامه (صحنه سان دیدن کیخسرو از سپاه در آغاز داستان فرود) آغاز می‌گردد که نشان می‌دهد بدین وسیله خواسته‌اند میان آغاز این داستان و مندرجات شاهنامه در محل مناسبی ارتباط ایجاد کنند .

با مطالعه فرامرنامه دوم درمی‌یابیم که تمام آنچه که مؤلف نزهت‌نامه علائی از اخبار فرامرگزارش کرده است (ر . ک . : سیمرخ س ۲ ، صص ۱۸-۲۰) و ما قبلاً بدان اشاره کردیم، در فرامرنامه دوم هم وجود دارد. پس حدس قبلی نگارنده که گمان می‌کرد فرامرنامه مثنوی که مأخذ روایت نزهت‌نامه علائی بوده با فرامرنامه مثنور آزادسرو، یعنی اساس فرامرنامه اول، فقط تفاوت‌هایی جزئی داشته، درست نیست، بلکه این دو فرامرنامه، دو کتاب کاملاً متفاوت بوده‌اند . فرامرنامه چلپ بمبشی پراز تصحیفات و ابیات سست‌الحاقی و نیز اغلاط فراوان چاپی است و بعلاوه ابیات زیادی از شاهنامه و حماسه‌های دیگر نیز وارد آن شده است . با وجود این، این کتاب به خاطر حفظ روایات فرامرنامه دوم که گویا نسخه خطی آن در دست نیست، دارای ارزش است .

فرامرنامه دوم برطبق الگوی اخبار گرشاسپ و ماجراهای رستم، بویژه هفتخوان او ساخته شده است و از آنجا که نظم آن براساس روایات معتبر کتبی و قدیم است، از اینرو در آن روایات اصیل کم نیست . ما در اینجا برای پرهیز از اطناب از شرح جزئیات وقایع فرامرنامه دوم در می‌گذریم و فقط برای نمونه یکی از قطعات آن را نقل می‌کنیم . این قطعه که شرح نبرد فرامرز با مرغ است (صص ۲۷۶-۲۷۹) به گمان من دراصل تقلید از افسانه نبرد گرشاسپ با مرغ کمک است^{۳۴} که در اینجا مانند بسیاری دیگر از ماجراهای گرشاسپ و رستم به فرامرز نسبت داده شده و به گمان ما نبرد اسفندیار با سیمرخ نیز تقلیدی از همان افسانه است . فرامرز پس از کشتن مرغ از استخوان او تاختی ساخته به کیخسرو پیشکش می‌کند . این افسانه نیز همان افسانه تخت طاقدیس خسرو پرویز است (شاهنامه، ج ۹، ص ۲۲۰ به بعد) وبدون شك این افسانه را همان طور که در شاهنامه نیز در

داستان این تخت آمده ، بر بسیاری از شاهان ایرانی قبل از خسرو پرویز نسبت داده بوده اند :

رفتن فرامرز به خاور زمین و کشتن مرغ را

به کشتی روان شد یل نامور
همی رفت چون باد بر روی آب
شبانگه یکی کوه پیش آمدش
چو از تیره شب روز تاریک شد
برافراخت سر از میان گروه
یکی همچو خورشید چیزی پدید
فروزنده ماننده آفتاب
بدان جایگه راند ملاح پیر
چه چیزست گفت اندرین تیره شب
بدو داد پاسخ که مرغی است این
درازای و پهناش باشد دو میل
چو پرواز گیرد سوی آسمان
بلرزد از آسیب پرش سپهر
ز بیمش بدین کشور وبوم ودشت
نه مردم نه ببر و نه پیل دلیر
نه پرنده مرغ و نه دیو و پری
ازین هرچه آید برش بی گمان
ز روی زمین تیز بربایدش
ز پستی سوی تیره ابرش برد

ابا نیسکمردان زرین کمر
چو آتش سوی خاک دل پرشتاب
که بالا زده میل پیش آمدش
سپهبد بدان کوه نزدیک شد
نگه کرد ناگاه بر روی کوه
که مانند آن چیز هرگز ندید
بفرمود تا کشتی اندر شتاب
پیرسید ازو مهتر شیر گیر
به گفتار ملاح بگشاد لب
نباشد به گیتی شگفتی چنین
گریزان ز چنگال او شیر و پیل
شود آسمان از دو پرش نهان
همان چشم او هست تابان چومهر
کس از مرغ و آهو نیاردگذشت
نه نر ازدها و نه غرنده شیر
سزد گر بزودی از او بگذری
ز^{۳۵} بالا درآید چو کوهی دمان
به چنگال کوهی چو کاه آیدش
هم اندر هوایش ز^{۳۶} هم بر درد

سپهبد بود آن شب آن جایگاه
 پیرواز بر رفت مرغ گران
 ز بالا سوی کشتی آهنگ کرد
 فرامرز چون مرغ زانگونه دید
 کمان را بزه کرد گرد دلیر
 خدنگ سیه پر جوشن گذار
 نهاد از بر چرخ و برزد گره
 چو چپ راست شد، راست آورد خم^{۲۷}
 چو بادوش تنگ اندر آورد شست^{۲۸}
 بزد بر پر مرغ تیر خدنگ
 ازو نیز بگذشت و پرواز کرد
 ز بالا نگون گشت و آمد بزیر
 بیفتاد مانند کوه سیاه
 ز کشتی بیامد یل چیردست
 زدش تیغ بر بال تا پاره شد
 ز منقار و پرواز و چنگال او
 فراوان گزین کرد و با خود ببرد
 از آن استخوان هایکی تخت ساخت
 مران تخت را پایها از بلور
 همان پیکر مرغ و ماهی بران
 ز بالا نگارید شکل سپهر
 چو بهرام مریخ و کیوان پیر^{۳۰}
 نگارید سر تاج شاه زمین
 همان بزم و رزم و همان تاج و تخت

چو بنمود خورشید رخشان کلاه
 ز پهنای پرش سیه شد جهان
 که بر باید از روی دریا چو گرد
 بر آشفته و یک نعره ای بر کشید
 چو مرغ از هوا اندر آمد بزیر
 کجا کوه ازو خواستی زینهار
 دهان خدنگش بر آمد به زه
 شد ابروی چرخ از نهیبش دژم
 چو ماهی خدنگش ز شستش^{۲۹} بجست
 جهان کرد بر مرغ پرانده تنگ
 تن مرغ بی توش و بد ساز کرد
 بلرزید دریا و کوه از نفیر
 ز دیدار او خیره گشته سپاه
 بدست اندرش تیغ چون پیل مست
 چنان سهمگین مرغ بیچاره شد
 هم از استخوان و برو بال او
 به گنجور بسپرد چون بر شمرد
 ز گردون گردان سرش بر فراخت
 برو بر نگاریده شیر و ستور
 ز بیرون نگاریده اندر میان
 همان پیکر ماه و ناهید و مهر
 پدید آورید اندر و ناگزیر
 جهاندار کیخسرو پاک دین
 نشسته برو خسرو نیک بخت

ابا پهلووانان ایران تمام
 کزو خیره گشتی بت آرای چین
 نشانده درو دَر و لعل خوشاب
 صدویست خروار بُد بارور
 همان نیزه و تیغ از هندوان
 فرستاد نزد شه نامور
 چنان گنج با تخت گوهر نگار
 بیفزود با داد و با فرهی
 به تدبیر و از رای هشیار کرد
 چو بنشستی آن خسرو نامدار
 پراز شکل خوب و ز رنگ بدیع
 که فصل ربیع اندرو لاله کشت
 که بردی ازو رشک خرم چنان
 پدید آورد آن شه نیکخو
 به نیک و بد از وی بجای آمدی
 مران تخت را طاق‌دس^{۴۱} کرد نام
 به ایران زمین از پی یکدگر
 بران تخت زیبای با فرهی
 فزودی بران نیکویی‌ها بسی
 نحوس اختر بد رنگ بی‌پدر
 شد ایران از آن دیو زیر و زبر

بر تخت او رستم [و] زال و سام
 بدانسان نگارید آن پیش بین
 همه میخ و چوبش بُد از سیم ناب
 ز یاقوت و فیروزه و سیم و زر
 ز اسبان و پیلان و برگستوان
 ابا باج هندوستان سر بسر
 چو بردند نزدیکی شهریار
 ز هرگونه زربفت شاهنشهی
 درو چار منظر پدیدار کرد
 که در وی دی و تیر و مهر و بهار
 به دی مه بُدی همچو فصل ربیع
 بُدی مهر و ماه از خوشی چون بهشت
 بهاران خود از خرمنی بُد چنان
 همان گردش اختران اندرو
 به هر کار شه را که رای آمدی
 شه پر منش خسرو نیک‌نام
 شهان دلاور که بر تخت زر
 نشستند با فرّ شاهنشهی
 به اندازه خویشتن هر کسی
 بدین‌گونه بُد تا به گاه عمر
 که بر خواهش چرخ بیدادگر

یادداشت‌ها

- ۱- ابوعلی بلعمی: تاریخ بلعمی، به تصحیح محمدتقی بهار و محمد پروین گنابادی، تهران، ۱۳۵۳، ج ۲، ص ۶۸۶ به بعد.
- ۲- شهردان بن ابی‌الخیر رازی: نزهت‌نامه علائی، تألیف اواخر قرن پنجم یا آغاز قرن ششم، درباره آن ر. ک. به گفتار شادروان مینوی با نقل بخشی از مندرجات این کتاب با عنوان «داستان‌های حماسی ایران در مآخذی غیر از شاهنامه»، سیمرخ س ۲، صص ۱۸-۲۰.
- ۳- مجمل‌التواریخ، ص ۲.
- ۴- تاریخ، ص ۷.
- ۵- فرخی سیستانی: دیوان، به کوشش محمد دبیر سیاقی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۹، بیت‌های ۱۰۲۷ و ۷۶۵۴.

6. E. Blochet : Catalogue des Manuscrits Persans (I-IV, Paris, 1905 - 1934) III/1928, P. 18, No. 1194.

- ۷- به نشان Or. 2946, II. Fol. 50 - 109.
- ۸- به نشان Or. 2926, VI. Fol. 167b - 176b.
- ۹- نسخه پاریس (مؤرخ ربیع‌الآخر سال ۱۱۷۳ هجری) با نسخه لندن با وجود بعضی تفاوتها خیلی نزدیک است، از اینرو بعید نیست که اساس هر دو نسخه يك نسخه واحد بوده باشد. مثلاً در يك جا هر دو نسخه «سلاح» را «صلاح» ضبط کرده اند که دلیل پیروی از يك اصل واحد و غلط است.
- ۱۰- شاهنامه (چاپ مسکو) ۲۶۵۷/۱۶۴/۳ به بعد.
- ۱۱- شاهنامه ۲۸۲۲/۱۸۵/۳ به بعد.
- ۱۲- شاهنامه ۱۰۸/۹۲/۵ به بعد.
- ۱۳- شاهنامه ۳۲۲/۲۹/۴ به بعد.
- ۱۴- شاهنامه ۱۰۸۴/۲۸۴/۶ به بعد.
- ۱۵- شاهنامه ۲۳۴/۳۳۵/۶ به بعد.
- ۱۶- شاهنامه ۷۹/۳۴۹/۶ به بعد.

۱۷- Faramaz و Fraeam، طبری (ج ۲، ص ۶۸۷) نام او را فرامرز ضبط کرده است. برطبق يك روايت ماندایی مادر فلامرز (Filamers = فرامرز) دختر سلطان چین است.

۱۸- داستان این اسب علاوه بر شاهنامه در زرتشت‌نامه نیز آمده است.

۱۹- شاهنامه ۲/۲۵۴ قطعه دوم، در فرامرزنامه درباره نژاد اسب فرامرز چنین آمده: سمندش یکی کوه پیکروش است - که آن کره رخس رستم بود. برطبق بانو گشپ‌نامه نیز اسب فرامرز و بانو گشپ از نژاد رخس‌اند: بران کره رخس هر دو سواد - شتابان به صحرا چو ابر بهار.

۲۰- ر. ک. : قطعاتی از اسطوره‌های ایرانی (ر. ک. مقاله ۱، ح ۹)، ص ۷۳.

۲۱- در توصیف رنگ رخس در شاهنامه چنین آمده (۲/۷۸/۴۶، ۸۴):

تنش پر نگار از کران تا کران چون داغ گل سرخ بر زعفران
همی رخس خوانیم بودا برش است به خو آتشی و به رنگ آتش است

۲۲- درباره مسئله حقانیت یا سزاواری شاه ر. ک. مقاله اول، ح ۶۹. برطبق

جهان بینی ایرانی سزاواری شاه و پهلوان ممکن است به وسیله بعضی علائم و معجزات و یا اعمال قهرمانی اثبات گردد. در مورد شاهان مهم‌تر از همه برخورداری از فر (farr) یا خورنه (xvarnah) است. فر در واقع فروغ حمایت ایزدی است که شاهان سزاوار از آن برخوردارند. ولی به محض آن که ایزد این فروغ را از آنان بازگیرد سقوط می‌کنند، چنان که درباره جمشید آمده. خورنه به وسیله بعضی علائم خارجی مجسم می‌گردد: یکی هاله یعنی حلقه نور بر دور سر، چنان که در بعضی سکه‌ها و تصاویر قدیم ایران شرقی دیده می‌شود؛ دیگر به صورت پرنده‌ای به نام وارغن (یشت ۱۹، بند ۳۵-۳۸)؛ و در دوره ساسانی به صورت گرم یا قوچ (کارنامک، فصل چهارم؛ شاهنامه ۷/۱۲۷/۲۷۲ به بعد) که به عقیده اشپیگل (فرهنگ ایران باستان، ص ۲۳۸، ص ۲) همان ورتارغن در بهرام یشت (بند ۲۵) است. نشان صوری فر در کیانیان، خالی سیاه بر بازو بوده که از کیقباد به ارث برده بوده‌اند. گیو در توران هویت کیخسرو را از راه این خال می‌شناسد (۳/۲۰۷/۳۱۵۱ به بعد). شاه‌گاہ سزاواری خود را به وسیله تهوراتی چون کشتن اژدها و دیگر حیوانات درنده ثابت می‌کند. مثلاً کشتن اردشیر کرم هفتواد را (کارنامک، فصل نهم؛ شاهنامه ۷/۱۵۰/۶۹۴ به بعد) و کشتن اسکندر اژدها را (۷/۷۱/۱۱۷۷) که در زمان اسکندر نیامده

و از روی افسانه اژدها کشی گرشاسپ و روایات مشابه آن ساخته شده است؛ و یا افسانه برداشتن تاج از میان دو شیر توسط بهرام گور (۵۸۵/۲۹۷/۷ به بعد). و دیگر عملیاتی آمیخته از تهور و معجزه چون گذشتن با اسب از رودخانه‌های پر آب مانند گذشتن فریدون از ارون رود (۲۷۸/۶۷/۱ به بعد) و گذشتن کیخسرو از جیحون (۳۴۴/۲۲۶/۳ به بعد، بویژه ایبات ۳۴۶۴ به بعد) و یا گشودن کیخسرو دژ بهمن را (۳۶۴۸/۲۲۱/۳ به بعد، بویژه ص ۲۴۵)، و یا معجزاتی چون افسانه شیهه اسب داریوش (هرودت، کتاب سوم، فصل ۸۴-۸۷)، و یا ظاهر شدن سروش در جلوی خسرو پرویز در غار، در آن زمان که از مصاف بهرام چوین می‌گریزد (۱۸۶۹/۱۲۰/۹ به بعد) و ظاهر شدن فره کیسان در جلوی اردشیر و راهنمایی او از بیراهه‌ای صعب و ناشناس به آبادی، در آنگاه که از سپاه هفتواد شکست خورده و گریخته است (کارنامک، فصل هشتم، بند ۷). همچنین خواب و یا به قول عوام خواب‌نما شدن، نظیر خواب کیتباد (۱۷۵/۶۰/۲ به بعد) و یا خواب دیدن پاپک ساسان را (کارنامک، فصل اول، شاهنامه ۸۱/۱۱۷/۷ به بعد) و غیره و غیره.

۲۳- حدود العالم (مؤلف ناشناس)، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۴۰،

ص ۷۲ به بعد.

۲۴- شاهنامه ۱/۳۲۲/۶ به بعد.

۲۵- در این فرصت آنچه را که مدت‌ها است درباره محتوای بعضی مآخذ پهلوی

حماسه‌های ایرانی بدان رسیده‌ام بطور اختصار نقل می‌کنم:

در تاریخ بلعمی (ج ۲، ص ۶۸۵ به بعد) دو گزارش راجع به لشکرکشی بهمن به سیستان نقل شده است. برطبق گزارش اول بهمن به تحریک مادرخود استوریا (مجم‌التواریخ، ص ۳۰ اسنور ضبط کرده که مصحف استور است و استور و استوریا همان نام استرتورات اند) برای کشیدن کین پدر خود اسفندیار به سیستان می‌رود و رستم و زواره و زال را می‌کشد. این روایت که برطبق آن رستم به دست بهمن کشته می‌شود به وسیله سه روایت دیگر تأیید می‌گردد. یکی روایت تاریخ طبری (ج ۲، ص ۶۸۷) که برطبق آن بهمن زال، رستم، زواره و فرامرز را می‌کشد. دیگر نقل قولی که ثعالبی (غررالسیر، چاپ زوتنبرگ، ص ۳۸۸) از مسعودی مروزی نموده. ثعالبی پس از آن که داستان بهمن را کم و بیش به همان گونه که در شاهنامه آمده نقل می‌کند، سپس در پایان می‌افزاید که بنا بر روایت مسعودی مروزی در مزدوجه فارسی اش، بهمن زال را می‌کشد و احدی از خانواده او را باقی نمی‌گذارد.

با آن که تعالیی از رستم رسماً نام نبرده ، ولی پیدا است که برطبق شاهنامه مسعودی رستم نیز به دست بهمن کشته می شود . چون چنان که بعداً خواهیم دید ، در روایات دسته دوم که برطبق آنها رستم به دست شغاد کشته می شود، بهمن انتقام خون پدر خود را فقط از فرامرز می کشد، ولی زال و دیگر اعضای خانواده او را آزاد می سازد و به سیستان می فرستد (و نیز ر . کک . به مجمل التواریخ ، ص ۵۳ به بعد) . روایت سوم از مسعودی مورخ است (مروج الذهب ، به تصحیح شارل پلا ، ج ۱ ، بیروت ، ۱۹۶۶ ، ص ۲۶۷ به بعد) . مسعودی از کتابی نام می برد به نام سگیسران (نسخه بدل : سگیگین) که ابن مقفع آن را از پهلوی به عربی ترجمه کرده بوده است شامل داستان کیکاوس و شمر شاه یمن و سعدی دختر او (= سودابه شاهنامه) و نجات کیکاوس توسط رستم از زندان شاه یمن و داستان سیاوش و کشته شدن او و کشتن رستم سودابه را به انتقام سیاوش و کشته شدن اسفندیار به دست رستم و کشته شدن رستم و پدر او دستبان به دست بهمن . بنسب بر حدس کریستن سن (کیانیان ، کپنهاک ، ۱۹۳۱ ، ص ۱۴۳) نام این کتاب در پهلوی سگسران (Sag esar an) یعنی « سران سکاها » ، « سران سگستان (سیستان) » ، و موضوع آن اخبار رستم بوده و مطالب آن در خدای نامه نبوده است . در این که داستان های این کتاب در خدای نامه نبوده جای شکی نیست ، چون در غیر این صورت لزومی نداشت که ابن مقفع که يك بار خدای نامه را ترجمه کرده بوده ، داستان های این کتاب را برای بار دوم ترجمه کند . ولی من در حدس دیگر کریستن سن با وجود شباهت بزرگ لفظی میان سگیسران و سگسران شك دارم که این کتاب اخبار رستم و روایات سیستان بوده باشد، چه اولاً در داستان هایی که مسعودی شرح داده و ما همه آنها را غیر از آخرین آن از راه شاهنامه می شناسیم ، رستم نقش مهمی ندارد و در تنها داستان مهم آن یعنی داستان رستم و اسفندیار نیز نقش رستم چندان مثبت نیست و قهرمان اصلی داستان اسفندیار است و از هیچ يك از داستان های مهم رستم و دیگر افراد خانواده او نامی برده نشده است و در پایان حتی رستم به دست بهمن کشته می شود ، در حالی که روایات سیستان حتماً پهلوان شکست ناپذیر خود رستم را از راه نیرنگ نابرادری اش شغاد به دست مرگ داده اند ، و نه در اثر شکست از بهمن .

و اما روایت دوم تاریخ بلعمی چنین است : « و به روایتی دیگر در کتاب اخبار عجم ایدون گفته است که در آن وقت که بهمن قصد آن کرد که خون پدر باز خواهد رستم نمانده بود که به دست برادری از آن خویش مگر هلاک شده بود . او را پسری مانده بود

فرامرزانام ، و ملوک نيمروز و هندوستان به ميراث و نيروي خویش گرفته بود، و این ملوک بهمن کين پدر خویش اسفنديار از این فرامرز بخواست، و ساليان میان ایشان در هندوستان رزمها افتاد ، که شرح آن در کتب آورده اند .

پیدا است کتبی که بلعمی این دو روایت را از آنها نقل کرده است ، این اخبار را به همین اختصار که بلعمی آورده نگفته بوده اند ، بلکه بلعمی خلاصه داستانهای آنها را چنان که شیوه مؤرخان است در چند جمله نوشته و در برابر یکدیگر قرار داده است .

این روایت دوم سه اشاره مهم دارد: یکی اشاره به کشته شدن رستم به دست برادرش که موضوع همان داستان رستم و شغاد شاهنامه است. دوم اشاره به گرفتن هندوستان توسط فرامرز که موضوع داستان فرامرزانامه است و سوم اشاره به جنگ بهمن با فرامرز و کشته شدن فرامرز که موضوع بهمن نامه است و خلاصه آن چنان که در آغاز این گفتار دیدیم در شاهنامه نیز آمده است . پس کتابی که بلعمی این روایت دوم را از آن گرفته از جمله دارای سه داستان رستم و شغاد ، فرامرزانامه و بهمن نامه بوده است. و چون دو داستان اول به اشاره صریح فردوسی و شاعر فرامرزانامه از آزادسرو بوده ، پس کتابی که بلعمی در نقل روایت دوم از آن استفاده کرده کتاب آزادسرو بوده است که بلعمی نام آن را اخبار عجم نامیده ، ولی شاید نام این کتاب چیز دیگری و به لغت سره فارسی بوده و بلعمی آن را با توجه به مطالب آن اخبار عجم نامیده است . در حال این کتاب آزادسرو است که شامل اخبار رستم و روایات سیستان بوده و نه آن کتاب سکیران ، ولی داستانهای این کتاب نیز مانند کتاب سکیران در خدای نامه نبوده ، و گرنه آزادسرو آن را جداگانه به فارسی ترجمه نمی کرد و یا مثلاً مؤلفان شاهنامه ابو منصور دی داستان رستم و شغاد را مستقیماً از همان خدای نامه می گرفتند و نه از آزادسرو و دلایل زیاد دیگر .

از شرحی که رفت چنین نتیجه می گیریم که افسانه های حماسی و اساطیری و گزارشات تاریخی ما در زبان پهلوی در سه مأخذ مهم جمع آوری شده بوده اند :

۱- خدای نامه که بیشتر شرح افسانه های اساطیری دوران های نخستین و گزارش های تاریخی و تاریخ گونه دوره های بعدی بوده ، یعنی سرگذشت پادشاهان از عهد گیومرث تا زمان یزدگرد سوم . این خدای نامه ها خود چنان که حمزه اصفهانی (تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیا ، چاپ کاپویانی ، برلن ، صص ۱۵ و ۱۹) گزارش داده با یکدیگر اختلافات فاحش داشته اند . نگارنده در جایی دیگر نشان داده است (ر . ک . : دانش نامه ایران و سلام ،

ذیل ابوعلی بلخی) که صرف نظر از اختلافات جزئی نسخ خدای نامه، علت اختلافات مهم این نسخ با یکدیگر این بوده که در تألیف این خدای نامه‌ها قلم دو حزب مختلف در کار بوده است: یکی قلم موبدان زردشتی و دیگر قلم مورخان و دبیران درباری. ولی ازجمله توافق این دو دسته خدای نامه‌ها یکی توافق بر سر رستم و دیگر توافق بر سر اسفندیار بوده است. بدین معنی که چنان که دیدیم غالب افسانه‌هایی که در آن رستم و خاندان او نقش اساسی و یا تا حدودی مهم داشته‌اند در این خدای نامه‌ها نبوده است. و دلیل آن هم روشن است: رستم کشته‌اشد اسفندیار پهلوان دین زردشتی و پدر بهمن است و بهمن کسی است که ساسانیان نسب خود را به او می‌رسانیده‌اند. و درست به خاطر همین اهمیت مقام اسفندیار برای هر دو حزب، تمام داستان‌هایی که شرح دلاوری‌های اسفندیار بوده در هر دو دسته خدای نامه‌ها وجود داشته، چون داستان جنگ گشتاسپ با ارجاسب، هفتخوان اسفندیار و شاید خلاصه‌ای هم از داستان رستم و اسفندیار که فقط شامل رثوس مطالب بوده و اشاره به این که رستم با توسل به نیرنگ و جادو اسفندیار را کشته است. در حال مؤلفان شاهنامه ابومنصوری این داستان را از خدای نامه نگرفته‌اند، بلکه از مأخذی جداگانه (ر. ک. مقاله اول و حواشی ۴۶ و ۴۷ آن) گرفته‌اند که مقابل داستان لشکرکشی بهمن به سیستان شرح مفصل‌تری داشته و در خدای نامه نیز باید قتل رستم به دست بهمن انجام گرفته باشد. در حال پهلوان اصلی خدای نامه اسفندیار بوده است و نه رستم. بافت شاهنامه نشان می‌دهد که در تدوین خدای نامه همچنین تمام پندنامه‌های منسوب به اردشیر و انوشروان و بزرگمهر و داستان‌هایی چون کارنامه اردشیر پاکان و داستان بهرام چوبین و داستان نرد و شطرنج و داستان کلبله و دمنه و چند داستان دیگر را وارد خدای نامه کرده بوده‌اند. از راه اخبار کتب عربی و بویژه گزارش ابن‌ندیم در الفهرست می‌دانیم که این نوشته‌ها در زبان پهلوی برای خود کتاب‌هایی جداگانه و مستقل بوده‌اند (چنان که متن پهلوی چندتای آنها در دست است) و به عربی هم ترجمه شده بوده‌اند. همان‌طور که اشاره شد این داستان‌ها را هنگام تدوین خدای نامه البته در تحریری دیگر و کم و کاست‌هایی چند وارد این کتاب کرده بوده‌اند.

۲- مأخذ مهم دیگر کتابی بوده به پهلوی حاوی روایات سیستان که قهرمان اصلی آنها رستم و نیاکان و فرزندان او بوده‌اند. بخش اعظم این داستان‌ها را آزادسرو به فارسی برگردانده بوده که سپس از آنجا به شاهنامه ابومنصوری و شاهنامه فردوسی و فرامرنامه و غیره و غیره راه یافته‌اند.

۳- کتاب سکیران که در داستان‌های آن رستم نقشی داشته، ولی پهلوان منحصر به فرد داستان‌ها نبوده است، بلکه بسیاری از پهلوانان دیگر ایرانی که نام چندتایی از آنها چون گودرز و گیو و بیژن و غیره پارتی است نیز نقش‌های مهمی داشته‌اند. ولی این کتاب گاه در داستانی با مأخذ اول و در داستانی دیگر با مأخذ دوم شریک بوده است. برطبق شاهنامه طایفه گودرز با رستم پیوند خویشی دارند. این نشانه آن است که نخستین تلفیق روایات سیستان با دیگر روایات ایرانی در زمان پارت‌ها صورت گرفته است.

در زبان فارسی نخستین پیوند داستان‌های این سه مأخذ در شاهنامه ابومنصوری (و شاید قبل از آن در شاهنامه ابوالمؤید بلخی) صورت پذیرفته بوده است. ولی باز هنوز چنان‌که در متن این گفتار بدان اشاره شد، بعضی از افسانه‌های رستم در این کتاب نبوده و از اینجا محتملاً در شاهنامه ابومنصوری نیز اهمیت نقش اسفندیار بر رستم می‌چربیده است و به گمان من شاید دلیل این که دقیقی نظم شاهنامه را از آغاز پادشاهی گرشاسپ شروع کرده، همین چربش نقش اسفندیار بر رستم بوده، و نه دلیل زردشتی بودن دقیقی که در آن جای شک است (ر. ک. به مقاله نگارنده در مجموعه: فردوسی و ادبیات حماسی، تهران، ۲۵۳۵، ص ۱۲۰ به بعد)؛ ولی پس از آن که فردوسی بازم داستان‌های دیگری مربوط به رستم را از کتاب آذادسرو وارد شاهنامه کرده است، در شاهنامه او رستم در مجموع هم از نظر کمیت و هم از نظر کیفیت اجزای پهلوان اصلی کتاب گردیده و اسفندیار را در مجموع به مقام دوم عقب برده است و دیگر پهلوانان را به کلی تحت الشعاع خود قرار داده، مگر در داستان رستم و اسفندیار که قهرمان اصلی آن اسفندیار است. بدین ترتیب در شاهنامه در کنار پیوند ملی و سیاسی و فرهنگی ایران، افسانه‌های این سرزمین نیز با یکدیگر پیوند یافته‌اند. منظور من در اینجا از پیوند داستان‌ها البته تنها گردآوری (بعضی از) آنها در شاهنامه است و نه ایجاد آمیزش ذاتی میان آنها که مستلزم دست بردن در بافت و ساخت داستان‌هاست. چنین کاری را فردوسی هرگز نکرده است و پیش از او نیز مؤلفان شاهنامه ابومنصوری هم نکرده بوده‌اند؛ و تازه همین گردآوری داستان‌ها از مأخذ مختلف در یک کتاب نیز کاری است که فقط در دوره اسلامی می‌توانسته است انجام گیرد. چون در دوره اسلامی است که به همه داستان‌های این سه مأخذ به چشم افسانه و تاریخ و حماسه ملی و داستان پندمند و غیره نگاه می‌کرده‌اند، ولی در دوره پیش از اسلام هر گروه از این پهلوانان و داستان‌ها تعلق به بینش دینی و قومی و سیاسی خاصی داشته‌اند و از اینرو گردآوری چند

داستان از دوپیش مختلف در يك مجموعه واحد تازمانی که این پیشها پیرو و نفوذ داشته‌اند غیرممکن بوده است و تقریباً بدان می‌ماند که در دوره اسلامی کسی اشعار تعزیه و نوحه را با مدایح عمر و عثمان و معاویه و یزید در يك مجموعه یکجا گرد آورد .

۲۶- ر. ک. : فردوسی و شاهنامه او ، به کوشش حبیب یغمائی ، تهران ۱۳۴۹ ،

ص ۱۶۹ .

۲۷- شاهنامه ۹۹۰/۱۱۱/۸ به بعد .

۲۸- مرحوم تقی‌زاده (همان کتاب ، ص ۱۶۸ ، ح ۲) حدس زده است که آزادسرو را احمد سهل با خود از سیستان به مرو آورده است .

۲۹- کار به معنی «جنگ» است ، چنان که کارزار به معنی محل جنگ . در داستان شیرنگ « مردکاه » را به معنی « مرد جنگ » به کار برده است :

به لشکر یکی مرد کاه ندید به غیر از شدن هیچ چاره ندید

۳۰- نامیدن در اینجا به معنی « منم زدن و لاف زدن » به کار رفته است و در همین

معنی در داستان شیرنگ نیز آمده است (در مصراع دوم حرف که زائد است) :

بدو پیل گفتا که ای خیره سر چه نامی به گودرز که داری گهر؟

۳۱- زوش بر طبق لغت فرس تند و سخت طبع باشد . رودکی گفت :

بانگ کردمت ای فغ سیمین زوش خوانیدمت که هستی زوش

این واژه در کتاب کوش‌نامه هم به کار رفته است :

بگفت این و شد تا بنزدیک کوش برو حمله آورد چون شیر زوش

همچنین در داستان شیرنگ چند بار به کار رفته است :

فتاده در آن لشکری دیو زوش زهر سو بر آورد چندین خروش

علاوه بر این در داستان شیرنگ زوش نام دیوی است به تن سیاه و موی چون

کافور سفید . این دیو آهن پوش سه‌گور را در یکبار می‌بلعد ، جنگ او پیاده است و تنها سلیح او استخوانی گران است .

به بعضی دلایل لغوی که چند نمونه آن در بالا ذکر شد و نیز این که مأخذ فرامرنامه

و داستان شیرنگ هر دو کتاب آزادسرو بوده و سراینده هر دو داستان از آزادسرو با صفت « چراغ » یاد می‌کنند ، محتمل می‌نماید که این دو داستان و شاید یکی دو منظومه دیگر همه

اثر يك نفر باشند .

- ۳۲- آویز اسم مصدر از آویختن و به معنی آویزش و آویختن در یکدیگر هنگام نبرد است. در شاهنامه آمده (۱۲۱۵/۲۸۸/۴) :
- برانگیخت از جای شبیدیز را تن و جان بیاراست آویز را
- ۳۳- خشت = نیزه کوتاه، در اینجا به فتح اول آمده است، ولی تلفظ آن برطبق برهان قاطع به کسر اول است. در شاهنامه نیز به کسر اول آمده است (۲۶۸/۱۴۴/۲) :
- برآمد درخشیدن تیر و خشت تو گفתי هوا بر زمین لاله کشت
- برهان قاطع شکل این سلاح را چنین توصیف کرده: « و آن نیزه کوچکی است که در میان آن حلقه‌ای از ریمان یا ابریشم بافته بسته باشند و انگشت سبابه را در آن حلقه کرده به جانب خصم اندازند. » چنان که از بیتهای زیر و راس و رامین (ر. ک. مقاله ۱، ح ۲۷)، ص ۶۸، بیت ۳۲ برمی آید، گویا در بن این نیزه سه عدد پرکار می گذاشته‌اند :
- پیمر شد میان هر دو لشکر خدنگ چار پر و خشت سه پر
- و نیز ر. ک. ویس و رامین، ص ۵۱۸، ابیات ۳۲ و ۳۳. سلاحی که برهان قاطع شکل آن را شرح داده سومریان، اسکت‌ها، یونانیان و رومیان نیز می‌شناخته‌اند و رومیان آن را *amentum* می‌نامیده‌اند. هنگام پرتاب خشت، ریمانی که در میان یا بن این نیزه می‌پیچیده‌اند باز می‌شده و خشت پیچان به سوی هدف می‌رفته و این پیچش نیروی تأثیر سلاح را بالا می‌برده است.
- ۳۴- از اصل داستان نبرد گرشاسب با مرغ کمک چیزی در روایات حماسی ملی باقی نمانده است، ولی در روایات زردشتی اشاراتی به این افسانه هست. ر. ک. مینوی‌خرد، ترجمه احمد تفضلی (تهران، ۱۳۵۴)، صص ۴۵ و ۱۳۴؛ صد در بندش، به کوشش دابار (بمبئی، ۱۹۰۹)، صص ۸۹-۹۰.
- ۳۵- اصل: به.
- ۳۶- تقلید از این بیت شاهنامه است (۱۳۰۰/۱۹۶/۴) :
- بروراست خم کرد و چپ کرد راست خروش از خم چرخ چاچی بخاست
- ۳۷- اصل: شصت.
- ۳۸- اصل: شصتیش.
- ۳۹- در این بیت گویا تصحیفی روی داده است، چون بهرام و مریخ هر دو یک ستاره‌اند و پیر نیز باید مصحف تیر باشد. شاید: چو بهرام و ناهید و کیوان و تیر.
- ۴۰- طاقدیس = طاقدیس، یعنی « به شکل گنبد آسمان ».